

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا
ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«الَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَ عَلَى الْاَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللّٰهِ اَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ اَلْسَلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى اَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى اَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَتَقُورَ
قَوْرًا عَظِيمًا»

«اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ
اَلْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ اَلْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

خب این از امروز حالا در این هفته تنمهی سال 1399-1400 هست و دنباله‌ی او حساب
می‌شود. ان‌شاءالله از بیست و ششم محرم و سیزدهم شهریور، سال 1400_1401
ان‌شاءالله شروع می‌شود.

بحث در این بود که اگر بعض اجزاء یا شرایط یک عمل، متعذر شد و قدرت بر انجام آن
نبود، آیا مابقی آن عمل که قدرت بر آن هست؛ اجزاء مقدوره باید اتیان بشود أم لا؟ خب
بحسب قاعده‌ی اولی نتیجه این شد که نه، برائت جاری است. الا این‌که گفته می‌شود
قاعده‌ی ثانوی کأنّ در شرع وجود دارد که از او استفاده می‌شود لزوم اتیان به اجزاء و
شرائط مقدوره. حالا که اسم این قاعده را هم می‌گذارند قاعده‌ی میسور که مستند آن یا
استصحاب است که بحث شد یا بعض روایات خاصه‌ای است که به آن‌ها استدلال شده.
وارد روایات شدیم.

اولین روایتی که به آن استدلال فرمودند در مصباح‌الاصول و ترتیب مصباح‌الاصول چون
هست همین روایتی است که به طرق عامه ایشان نقل می‌فرمایند که «خطبنا رسول
الله(ص) فقال: أيها الناس قد فرض الله عليكم الحجّ فحجّوا. فقال رجل: أ كلّ عام یا
رسول الله؟» یا «أ كلّ عام یا رسول الله؟ فسكت(ص) حتى قالها ثلاثاً» آن مرد اصرار
ورزید سه بار «فقال رسول الله(ص): لو قلت نعم لوجب، و لما استطعتم، ثم قال(ص):
ذرونی ما تركتكم، فإنما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم و اختلافهم على أنبيائهم. فإذا
أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» که محل استشهاد همین‌جا هست «فإذا أمرتكم
بشيء فأتوا منه ما استطعتم و إذا نهيتكم عن شيء، فدعوه».

خب اولین اشکالی که فرمودند به این استدلال ضعف سند این روایت است که در مجامع
حدیثی ما که وارد نشده، اهل سنت آن را روایت کردند آن هم مرسلأ، آن هم از ابو

هریره‌ای که ثبت کذب او بر رسول خدا(ص) در مواردی کما این که آسید شرف‌الدین این را اثبات فرموده. بنابراین اعتباری به این سند نیست و از راه جبر هم نمی‌توانیم، چون کبرای جبر را قبول نداریم علاوه بر این که استناد اصحاب هم بخصوص این ثابت نیست. هم صغری محل اشکال است هم کبری؛ علاوه بر این که گفتند متن هم مردد است؛ هم در کتب خاصه که نقل شده و هم در کتب عامه مردد هست متن آن. مثلاً در صحیح نسائی هست که «اذا امرتکم بشيء فخذوا به ما استطعتم» اخذ به آن بکن نه اتیان. خب این مطلب ایشان قبلاً بحث شد و عرض کردیم که اولاً در کتب خاصه مثل مجمع‌البیان این روایت نقل شده و آن‌جا هم فرموده عن علی(ع) و یک نفر دیگر، اصلاً اسم ابوهریره برده نشده.

بنابراین این که مرحوم مجلسی اول قدس سره هم در شرح‌شان بر روضة‌المتقین فرمودند که این از معصومین نقل نشده خب باز به خاطر همین هست که واقف به نقل مجمع نشدند که مال قرن ششم است. علاوه بر این همان‌طور که آن روز زحمت کشیدند جناب آقای شیرمهد، در رسائل سید مرتضی بنحو جازم به پیغمبر اکرم(ص) نقل داده، اسناد داده شده. و قال(ص) بعد همین حدیث را نقل کردند، یعنی همان فراز مورد استشهاد را البته که جلد دوم، صفحه‌ی دویست و چهل و چهار «و قال(ص) اذا امرتکم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» و بعد می‌فرماید «و روی» خبر دیگری نقل می‌کند، روی که روشن است که این فوراً بعدش حدیث بعد را می‌فرماید روی، این را بنحو جزم دارد نقل می‌کند. و این متأید است این نقل ایشان که بنحو جزم است به اسناد جزمی مثل علامه قدس سره در تذکره و در منتهی و در بعض کتب دیگرشان، کتب فقهی دیگر که ایشان هم بنحو جزم اسناد می‌دهد و هم چنین شهید اول در نضد القواعد الفقهیه که حالا من داشتم نضد القواعد ظاهراً ولی رفتم پیدا نکردم یعنی توی کتاب‌هایم نبود حالا که بینم عین عبارت‌شان را و بزرگان دیگری از طبقه‌های مهم، البته همان اسناد سید مرتضی است اگر تمام بشود. و از اسناد جزمی مرحوم علامه هم قوت دارد تا زمان ایشان؛ دیگر متأخرین هم خب تأیید می‌کنند اگر باشد. منتهی امروز که من می‌خواستم یک دقت بیشتری بکنم، حالا اگر زحمت می‌کشید جناب آقای چیز بیاورید همان رسائل شریف مرتضی را که آیا این اسناد جزمی مال سید مرتضی است یا کلام کسی را نقل می‌کند او دارد اسناد جزمی می‌دهد؟

س: آن دیگر روی هست یعنی، هان؟

ج: یعنی خود سید مرتضی راوی نمی‌شود ..

س: نه می‌دانم باز هم اگر او هم اسناد جزمی بشود باز کافی است ...

ج: نه حالا آن باید، او اگر کسی باشد که وثاقتش برای ما ثابت باشد ..

س: نه خود سید مرتضی به آن جزمی اسناد بدهد، باز هم این کافی است ...

ج: بله ولی آن شخص باید چی باشد؟ آن باید ثقه باشد ...

س: بله آن که بله.

ج: ظاهر کلام احتمال دارد این سیرین باشد و سید مرتضی یک بابی دارند در همان رسائل‌شان راجع به استطاعت و این که خدای متعال تکلیف «ما لا یطاق» نمی‌کند. برای

این که اشاره تکلیف «بما لا یطاق» نمی‌کنند ایشان به یک سلسله ادله تمسک می‌کنند که مجموع این‌ها را می‌خواهد بگوید که این‌ها ما از این‌ها می‌فهمیم که خدا تکلیف «بما لا یطاق» نمی‌فرماید، تا این که این‌جا می‌فرماید «و قال ابن سیرین لرجلٍ له مملوک: لا تکلفه ما لا یتسطیع، فان کرهته فبعه». اگر می‌بینی آن چیزهایی که دلت می‌خواهد انجام نمی‌تواند بدهد خب آن را بفروش، نه این که تحمیل کن بر او «ما لا یتسطیع» را «و قال صلی الله علیه و آله: إذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم». ظاهر کلام این است که این «و قال» تتمه‌ی کلام ابن سیرین باشد و الا ابن سیرین به یک کسی یک حرفی بزند چه حجتی دارد برای بحث؟ نه، دارد نقل می‌کند ابن سیرین این حرف را به او زد و گفت، فاعل قال، یعنی کسی که این قال را گفته که قال رسول الله ابن آن هست. «و روی انه صلی الله علیه و آله قال لفاطمة علیها السلام حین أخدمها غلاما: لا تکلفیه ما لا یطیق و روی عنه صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: استغفروا عن الشرک ما استطعتم، و هذه الاخبار ممّا یستدلّ بها علی بطلان قولهم فی الاستطاعة» قول جبرین در باب استطاعه «و تصحیح قولنا: إنّ الانسان مستطیع، و أن الله لا یكلف عباده ما لا یطیقون، و إنّما آوردناها» آن اخبار را «لتکون رسالتنا هذه غیر محتاجة إلى غیرها فی هذا المعنی». بعد دوباره اخبار دیگری هم ذکر می‌کند «و من ذلك أيضا ما روی عن بنت رقیقة قالت: بايعت رسول الله (ص) فی نسوة فأخذ علینا ما فی آية السرقة و الزنا ان لا یسرقن و لا یزنین إلخ، ثم قال: فیما استطعتن و أطقتن. قالت: قلنا الله و رسوله ارحم بنا من أنفسنا». پس بنابراین بعید نیست که یعنی ظاهر مطلب این است که ابن مرسل در این‌جا و مُسید بنحو جازم ابن سیرین هست نه سید مرتضی. حالا اگر ابن سیرین، حالا من فرصت نکردم امروز که ابن سیرین را مراجعه کنیم ببینیم که وثاقت ابن سیرین ثابت است یا نه؟ اگر وثافتش ثابت باشد خب بله، و قال ابن سیرین ایشان به‌طور جزم دارد از او نقل می‌کند و آن هم به‌طور جزم دارد نسبت می‌دهد و بهتر هم می‌شود، چون ابن سیرین نزدیک‌تر است به اعصار معصومین (علیهم السلام)، هم عصر معصومین (علیهم السلام) هست از سید مرتضی خب نزدیک‌تر می‌شود. این یک فحصى حالا لازم است که انجام بشود.

اگر کسی برایش ثابت بشود وثاقت ابن سیرین یا به اسناد جزمی مثل علامه المتأید به مثل شهید اول و شهید ثانی می‌گوید این هم کفایت می‌کند چون تا عصر آن‌ها یک اعصاری بوده که احتمال این که آن‌ها از طرق حسّیه بتوانند به‌دست بیاورند اخبار معصومین (ع) را، یک احتمال متوفری است و از نیشغولی نیست، اگر باشد خب این را هم می‌تواند اتکاء کند.

س: آن وقت چی هست نظر شما توی این‌جا؟ یعنی تا شهید اول را که شما می‌فرمایید؟؟؟ هست، هست یعنی این فاصله‌ی بین شهید اول و علامه را تردید دارید؟

ج: بله؟

س: این فاصله را تردید دارید؟ یعنی علامه را تردید دارد شما الان اسنادش را؟

ج: نه علامه و این‌ها بد نیست، منتها یک وقت مثلاً از یک کتابی نقل می‌کند مال فرض کنید کتاب‌هایی که الان به‌دست ما نرسیده از اصول اربعه مائه همین‌طور باقی بوده به یک نحوی؛ اما یک وقت یک چیزی را نقل می‌کند کسان دیگر نقل نکردند من سبق ایشان اصلاً. این‌جاها یک مقداری آدم سنگین است ...

س: یعنی آن؟؟؟ الان می‌آید یا نمی‌آید؟

ج: بله می‌آید، چرا می‌آید ما تا علامه و این‌ها قبول داریم دیگر تا شهید اول هم حتی، شهید اول هم توی ذکری خیلی از چیزها نقل می‌کند که آن کتاب‌ها دست ما نیست محقق در معتبر همین‌جور، از خود آن اصول سابق به دست این‌ها بوده و نقل می‌کردند. ولی دیگر بعد از آن‌ها کسانی که می‌گویند و این‌ها دیگر آن‌ها حال‌شان مثل ما هست تقریباً یعنی چیز جدیدی آن‌ها ندارند، باید اجتهادی می‌شود یعنی احتمال حس آن مثل علامه، حالا مثلاً صاحب معالم نسبت بدهد یا مجلسی رضوان‌الله علیه نسبت بدهند امثال این‌ها. بنابراین این روایت اولی این‌که ما بخواهیم به ضعف سند خیال خودمان را راحت بکنیم که خیلی‌ها می‌گویند این روایات ضعیف هست و توی کلمات مشهور است مثلاً مقدس اردبیلی بعد از این‌که این روایات ذکر می‌شود می‌فرماید اسنادش غیر معلوم است یا مجلسی اول می‌فرماید این‌ها از معصومین نقل نشده و هکذا؛ با توجه به این‌که معلوم است که این‌ها خبر چون این ابزار جدید نبوده آن‌ها حق دارند، خبر واقف نشدند. خبر توی مجمع‌البیان به امیرالمؤمنین نسبت می‌دهد، این دیگر به معصومین نسبت داده نشده یا آقای خوئی می‌فرماید ابوهریره راوی آن هست، ابوهریره هم که حالش معلوم است. این‌ها خبر در اثر این‌که این ابزار آن‌موقع نبوده با این‌که آن‌ها خیلی مسلط بودند انصافاً ولی خبر بالاخره وقتی این ابزار نبوده هرچند گاهی از دست‌شان یک چیزی.

س: ظاهر عبارت مرحوم سید مرتضی این است که این کلام کلام خودشان است ...

ج: نه

س: چون می‌فرمایند و قال ...

ج: نه، چون به دلیل چی؟ به دلی این‌که اگر که بخواهیم جدا کنیم استدلال می‌کند به حرف ابن سیرین که اخبار نیست که، نه از ابن سیرین دارد نقل می‌کند، ابن سیرین به آن آقا این‌جور توصیه‌ای کرد و استدلال کرد ابن سیرین که قال رسول الله ...

س: آخر اگر بخواهند استدلال بکنند دیگر واو نمی‌آورند، قال ابن سیرین ...

ج: و حال این‌که، ابن سیرین دارد می‌گوید نکن و حال این‌که پیغمبر فرموده است. ابن سیرین دارد به او می‌گوید بابا این اگر این غلامی که داری، این نوکری که داری چیز زیادی بارش نکن، اگر هم نمی‌پسندی، انجام نمی‌دهد او را بفروش و حال این‌که پیغمبر چنین حرفی را فرموده تو این کار را نکن.

س: یعنی استدلال حضرت‌عالی این است که اگر این معنی نکنیم این کلام ابن سیرین یک کلام متفرد بیخودی می‌شود ...

ج: بیخودی می‌شود این‌جا، اخبار نیست. سید مرتضی برای اثبات مذهب شیعه به حرف ابن سیرین تمسک بکند. ایشان دارد در مقابل جبرین استدلال می‌کند.

خب پس بنابراین مهم است که ما در دلالت بعد از این‌که حالا سند احتمال قوت پیدا می‌کند یا حجت می‌شود باید در دلالت دقت بکنیم.

محقق خوئی قدس‌سره اشکالی که به دلالت می‌کنند این است که این روایت مدلول واقعی‌اش چیزی است که ربطی به مقام ندارد فلذاست که استدلال به این روایت تمام نیست.

توضیح ذلک:

توضیح ذلک این است که بدواً در روایت سه احتمال وجود دارد که یکی از این احتمالات اگر تمام می‌شد استدلال تمام بود ولی آن تمام نیست. پس آنچه که حدیث در آن ظاهر است لا یصح الاستدلال به، آنچه که حدیث در آن ظاهر نیست فقط محتمل است یصح الاستدلال به؛ پس آن که ظاهر است و حجت است به او لا یصح الاستدلال.

حالا توضیح مطلب این هست که «إذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم» یک احتمال این است که این «من» من تبعیض باشد و متعلق به «ما استطعتم» باشد «استطعتم»، یعنی وقتی شما را به یک امری که دارای اجزاء و شرائط و خصوصیات و بالاخره مرکب هست امر کردم «فأتوا ما استطعتم منه» هر مقداری از آن و هر مقداری از آن که در قدرت‌تان هست اتیان کنید که این «منه» درحقیقت ولو مقدم شده این متعلق به «استطعتم» است، «فأتوا ما استطعتم منه» از آن شیءای که دارای اجزاء و شرائط بود. پس مصداق درحقیقت مراد از آن شیء، شیء مرکب ذو اجزاء است و ذو شرائط است. «إذا أمرتکم» به یک چیزی که دارای اجزاء و شرائط است و مرکب است «فأتوا ما استطعتم منه» هر مقداری که از آن استطاعت دارید بیاورید؛ حالا اگر همراهش را استطاعت دارید همراهش را بیاورید، همراهش را استطاعت نداشتید هر مقداری‌اش را استطاعت دارید و می‌توانید بیاورید بیاورید. این احتمال اول و معنای اول و شاید بتوانیم بگوییم بدواً هم همین به ذهن می‌آید. و اگر این معنا معنای ظاهر حدیث شریف باشد این بله استدلال درست است.

اما می‌فرمایند که دو قرینه وجود دارد که این معنای بدوی مراد نمی‌تواند باشد. قرینه‌ی اول این هست که قطعی است و مسلم است تو مورد اتفاق است که در باب حج که مورد سؤال سائل است اگر بخشی از آن را نتوانست بیاورد، مثلاً کسی طواف نمی‌تواند بکند این بقیه اعمال حج به گردن او نیست و سؤال هم که موردش مورد حج است، بنابراین نمی‌شود این معنا مراد باشد این اولاً. به قرینه‌ی اتفاق و اجماع و قطعیت این که در حج چنین حکمی وجود ندارد و مورد سؤال هم حج است، نمی‌شود گفت مورد سؤال خارج است و پیامبر(ص) از مورد سؤال جواب ندادند.

قرینه‌ی دوم این است که این تناسب با سؤال ندارد، حالا صرف‌نظر از آن مطلب اول که قطعی است تناسب ندارد. چون او سؤال می‌کند که آیا من هر سال باید این حج را انجام بدهم؟ این همین حجتی که قدرت بر آن داریم، اجزاء و شرائط آن را می‌توانیم بیاوریم هر ساله هست؟ حضرت می‌فرماید که اگر امر به این مرکبی کردم هر مقداری از آن مرکب را می‌توانی بیاوری، او که از این سؤال نکرده بود، چه ربطی به آن سؤالش دارد؟ او دارد می‌گوید آقا این کاری که ما همراهش را می‌توانیم انجام بدهیم تکرار باید هر سال بکنیم یا نه؟ می‌گوید هر کار مرکبی به شما امر کردم هر مقداری از آن مرکب را می‌توانید بیاورید. چه ربطی به آن دارد؟ تناسب ندارد این جواب با آن سؤال. پس به این قرینه می‌فهمیم معنای اول ولو بدواً به ذهن می‌آید این است. خب این احتمال اول. عرض ما در این احتمال اول این است که اگر مستند ما این خیر باشد که از کتب عامه ایشان نقل کردند که آن صدر را دارد و ظاهرش این است که... این جوری بود دیگر، ظاهرش این است که او گفت «قال رجل: أكلُ عام» یا «كُلَّ عام یا رسول الله(ص)؟» بعد تا حضرت چی فرمود؟ فرمود که: «لو قلت نعم لوجب، و لما استطعتم، ثم قال(ص): ذرونی ما ترکتمکم، فإنما هلك من كان قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم علی أنبیائهم فإذا أمرتکم

بشيء فأتوا منه ما استطعتم و إذا نهيتكم عن شيء فدعوه». خب که این جا «فإذا امرتكم» ظاهرش می گوید متفرع بر آن حرف قبل است که این؛ خب از این ...

س: یعنی اگر واو بود می توانستیم استیناف کنیم درست است؟

ج: بله.

س: اگر واو بود می توانستیم بگویم که مطلب قبلی که جواب سؤال باشد تمام شد حالا یک مطلب جدیدی است که ممکن است این ظاهر ...

ج: آره حضرت در این خطبه حرف های مختلفی می خواستند، مطالب مختلفی می خواستند بیان بفرمایند، خطبه هست دیگر، یکی اش راجع به حج بود. حالا بعد مطلب دیگری دارند می فرمایند. کما این که فرمود: «و إذا نهيتكم عن شيء فدعوه». ولی ممکن است کسی این جور بگوید، بگوید آقا مستند ما که این نیست، آن که ما حجت می دانیم نقل سید مرتضی است، آن است که در کتب اسناد جزمی داده شده، آن که آن ها اسناد جزمی دادند «إذا امرتكم بشيء» است. این جمله را اسناد جزمی دادند به حضرت و اشکال هم ندارد که یک جمله ای مکرر از حضرت صادر هم شده باشد. دلیل نداریم که یک بار حتماً در این جا گفته شده باشد. این که مُصَدِّر به این صدر است حجت نیست بر ما، آن که بر ما حجت است مُصَدِّر به صدر نیست و احتمال این که شاید همین باشد این مضر نیست بعد از این که اولاً این احتمال است شاید حضرت مکرر فرمودند این مطلب را، این جا از آن استفاده فرمودند یک جاهایی هم به طور عام و بدون تصدیر به صدر فرموده باشند. این احتمال اول که ایشان رد می کند.

احتمال دوم «إذا امرتكم بشيء» این هست که

س: حاج آقا ببخشید؛ این جمله ای که ذیل «إذا نهيتكم عن شيء فدعوه». این دوباره مضعف این احتمال صحت استبداد برای قاعده این سوره؟؟ به خاطر این که این جا دیگر نمی آید؛ اگر سیاق سیاقی بود که می خواست قاعده میسور را افاده بکند هم در اوامر؛ قاعده میسور مطاع است هم در نواهی است. یک مناط دارد. در حالی که در نواهی دیگر نمی گوید و «إذا نهيتكم عن شيء فدعوه من ما استطعتم» از این می فهمیم که پس منه «من» آن «من» زائده است «فأتوه ما استطعتم» است که «ما استطعتم» هم از باب این که قدرت و استطاعت شرط عقل است آمده یک چیزی که واضح عقلی است را بیان کرده، یعنی می شود «فأتوه ما استطعتم فدعوه، إذا نهيتكم عن شيء فدعوه، إذا امرتكم بشيء فأتوه» حالا ما استطعتم به خاطر این که شرطش شرط قدرت هست آورده، این وحدت سیاقی که هست اتفاقاً اقتضاء می کند که چون در نهی اش این قاعده میسور را حضرت به واسطه این «من» نیاورده پس «من» در اولی زائده است و الا

ج: حالا تا بینیم، حالا بینیم

س: و الا این هم مضعف است احتمالاً

ج: نه

س: و الا باید منه را در نهیت هم بگوید، چرا نگفته؟

ج: نه، آن را که اصلاً کلاً رهايش کنيد ديگه وقتى ...، آن را نياوريد

س: اگر قاعده ميسور در اوامر هست در نواهى هم هست. چه فرقى مى‌کند؟

ج: نه، نه، کى گفته قاعده ميسور در نواهى هم هست؟

س: چرا نه؟ کسى که قاعده ميسور

ج: نه، اگر شىء اجزاء مرکب است. مثلاً يک مجسمه ساخت، مجسمه انسان ساختن حرام است. حالا اگر کسى نمى‌تواند همه‌اش را بسازد بخشى‌اش را هم نسازد؟ خب بسازد. اشکال ندارد که

س: نه، خدا خيرتان بدهد؛ مجسمه ساختن حرام است. طرف چشمش را بلد نيست درست کند

ج: خب عيب ندارد

س: ولى صورتش را بلد است درست کند

س: اين که شيخ توى؟؟ گفته اشکال؟؟

ج: نه، گفتند ديگه، بله، گفتند همه را ...، سرش را درست نکن اشکال ندارد. البته مثلاً يک جورى درست مى‌کند مثل نشسته؛ پاهيش را نمى‌گذاريد، پايش پيدا نيست؛ اين مى‌گويند دارد يک آدم کامل است اما آدم ناقص گفتند اشکال ندارد ديگه

س: به خاطر اين که جزء آن کل صورت ذى‌روح محقق نمى‌شود

س: نه، هر دليل فرق مى‌کند. اما اگر به صورت انحلالى گفتيم اوامر رفته از نيت تا سلام روى اجزاء رفته پس صلاة چيزى است ذات اجزاء نه يک واحدی است

ج: آقا؛ مثلاً يک چيزى حرام است بايد او را رهايش کنى نه بعضى‌اش را، بايد رهايش کنيد، نياوريد ديگه، نه بعضى‌اش را نياورى، همه‌اش را رها کن ديگه، نياورش.

و اما احتمال دوم؛ احتمال دوم اين است که معنای حديث شريف اين است. «اذا أمرتكم بشىء» يعنى بشىء که ذا افراد است، يک کلى‌ای است که دارای افراد است «اذا أمرتكم بشىء فأتوا منه ما استطعتم»، از آن کلى؛ آن افرادى را که استطاعت داريد بياوريد که در اين صورت يا بگوييد «من» بيانیه است يا نه اشکالى ندارد اين جا هم بگويم «من» تبعيض است. چون تبعيض هم در مورد کل و هم در مورد کلى درست است. کل که خب خيلى واضح است. يک مرکب است، يک مجموعه است، اين ابعاض و اين تار و پود بعض آن هستند. در کلى هم اين بعض افراد، بعض انسان‌ها، مى‌گويم بعض انسان‌ها به يک مسامحه مایى آن جا هم تبعيض کأثه صادق است، بعض صادق است، «من» مى‌شود به کار برده بشود. پس بنا بر اين هم مى‌شود «من» را تبعيض گرفت هم مى‌شود «من» را بيانیه گرفت و «ما» هم مى‌شود «ما»ى موصوله يا موصوفه، «اذا أمرتكم بشىء فأتوا استطعتم منه» ما يعنى فأتوا افرادى که استطاعت داريد از آن کلى، آن افرادى را که از آن کلى استطاعت داريد آن‌ها را بياوريد. اين هم احتمال دوم هست.

این احتمال هم می‌فرمایند یک قرینه داریم که نمی‌شود مراد باشد چون باز هم قرینه اول که اتفاق باشد و اجماع قطعی باشد هم قرینه دوم که مناسبت با... یعنی با خود روایت نمی‌سازد. چون معنایش این می‌شود. وقتی من مثلاً به حج امر کردم هر مقدار افراد او را که می‌توانید بیاورید. پس بنابراین تا هر سالی که می‌شود حج برویم باید هی برویم، تکرار کنیم.

س: خلاف ضرورت است.

ج: این خلاف اجماع و قطعی و ضرورت است.

دو: از این هم بگذریم خود روایات از صدرش معلوم می‌شود که واجب نیست چون حضرت فرمود اگر بگویم نعم واجب می‌شود. من نمی‌گویم نعم تا واجب نشود. خود صدر این روایت دارد می‌گوید هر سال لازم نیست. کار به اجماع هم نداریم. کار به اتفاق هم نداریم. خود صدر این روایت دلالت می‌کند که هر ساله نیست.

س: نمی‌شود یک قاعده کلی بدهد؟

ج: بله؟

س: حالا ما قرینه اول را کار نداریم ولی مثلاً وقتی فرمود که «لو قلت نعم لوجب» اول یک قاعده کلی بدهد که قاعده کلی این‌طوری ولو این‌جا من دارم می‌گویم نیست ولی قاعده کلی این است. اشکالی دارد؟

ج: آخه فاء دارد می‌گوید و آن وقت باز ربطی به آن سؤال سائل ندارد

س: نه، ربط به سؤال سائل که دارد، با جوابی که حضرت رسول فرمودند تناسب ندارد. به سؤال که ربط دارد که.

ج: نه ربط آن، نه، بله، چون آن کأُنه یک

س: یعنی می‌خواهد بگوید آقا! این‌جا واجب نیست ولی آن قاعده کلی را بدانید، آن قاعده کلی است

ج: کأُنه یک تناقض، نه دیگه، خب عموم که آن‌جا را هم شامل می‌شود. یعنی حضرت می‌فرماید اگر بگویم آره، آره، بعد گفت آره، منتها آره‌اش را به یک کلی فرمود.

س: نه، تخصیص می‌زند این‌جا را دیگه

ج: تخصیص که نزده که.

س: نه، نه، چون می‌گوید «لو قلت: نعم، لوجب» خب لو وقتی می‌آورد یعنی من نمی‌گویم نعم، درست است؟

ج: ولی بعد بفرمایید آره.

س: نه، از دل آن قاعده کلی اگر قرار باشد در بیاید که

ج: خلاف ظاهر است دیگه که بخواید.

س: طبق این احتمال چطوری ما نحن فیه

ج: بله؟

س: می‌شود به آن استدلال کرد؟ طبق این احتمال

ج: نمی‌شود استدلال کرد دیگه، خب طبق این معنای دوم استدلال نمی‌شود کرد چون کاری به اجزاء ندارد، به افراد دارد.

س: فرمودید سه احتمال مطرح است که هر کدام از این احتمالات بشود ما می‌توانیم استدلال کنیم

ج: نه، این جور نگفتم

س: هر کدام یک خرابی دارد

ج: گفتیم سه احتمال دارد. استدلال بنا بر بعضی‌اش درست است، بنا بر بعضی‌اش درست نیست. آنچه که حدیث در آن ظاهر است استدلال به آن تمام نیست، آنچه که در آن ظاهر نیست استدلال به او تمام است، پس نمی‌شود. این جور گفته، خب آن اولی استدلال به او تمام بود ولی حدیث دو قرینه داشت که نمی‌توانستیم بگوییم ظاهر در این است. اگر بود ظهور بدوی داشت ولی دو قرینه خارجی و داخلی وجود داشت که نمی‌توانست ظهور درست بشود. پس آن احتمال اول یصح الاستدلال به، و لکن حدیث در او ظاهر نیست به دو قرینه. احتمال دوم محتمل است ولی احتمال دوم نه استدلال به او تمام است و نه حدیث در او ظاهر است به قرینه‌ای که گفتیم. ن آن ظاهر آن ظ

احتمال سوم؛ احتمال سوم این است که معنای حدیث این است. همان جور که سید مرتضی هم کأته همین جور از حدیث فهمیده، توی باب استطاعت آورده، وقتی به شما یک دستوری دادند تا قدرت دارید، زمانی که قدرت دارید بیاورید. اگر این جور هم معنا کردید برعکس آن مایستدل به دلالت می‌کند. می‌گوید آن زمانی که قدرت دارید بیاورید. یعنی مفهومش کأته این است که اگر قدرت نداری بیاور دیگه

س: چون بر بعض قدرت نداری بر کل قدرت نداری

ج: نداری دیگه. «إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم»، این «من» در این جا یا زائده است مثل «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (نور/30) یعنی «يَغُضُّوا أَبْصَارَهُمْ» این «من» زائد است. حالا بنابر مسلک کسانی که «من» را زائد می‌دانند که منهم محقق خوئی است در این جا؛ کأته «يَغُضُّوا أَبْصَارَهُمْ» یعنی؛ نه «مِنْ أَبْصَارِهِمْ» یعنی بخشی از چشم‌شان ببندند این جور هم نگاه نکنند اشکال ندارد نه، البته در آیه شریفه بعضی‌ها گفتند نه، این «من» هست یعنی خیره نگاه نکنند. لازم نیست چشم‌های‌شان هم ببندند چون غض اصلاً بستن چشم نیست گفتند. به خصوص «من» که آورده، یعنی خیره نگاه نکن که بخواهی براندازش کنی، نگاه خریداری بخواهی بکنی، همین جور اشکال ندارد. فلذا...، خب این ...، یا بگویند «من» به معنای «با» هست. کما این که بزرگان ادب مثل ابن هشام؛ این‌ها گفتند به معنای «با» هست و دیگران هم گفتند. بنابراین «فأتوا به ما استطعتم»

چون آتی با با تعدیه می‌شود. «اذا أمرتکم بشیء فأتوا به ما استطعتم» یعنی ایتان به او کنید ما استطعتم؛ «ما» مای زمانیه است. یعنی در زمان و در جینی که استطاعت دارید. آن زمانی که استطاعت داری بیاوری. خب اگر این باشد خب این دلالت می‌کند که تکالیف مشروط به قدرت است و دلالت نمی‌کند که آن جایی که بعضی‌اش را نمی‌توانی بیاوری و قهراً دیگر استطاعت عمل را نداری؛ آن عملی که امر شده برو بیاور، بلکه همین‌طور که عرض کردم بر خلاف ممکن است کسی بگوید دلالت می‌کند. حالا اگر هم بگوییم مفهوم ندارد لافل دلالت نمی‌کند بر مدعا. حالا آقای خوئی قدس سره این‌جا می‌فرماید ما ناچاریم بگوییم همین معنا مراد است. اگر صادر شده باشد این حدیث بالاخره معنایی دارد. معنای اول که نمی‌شد اراده بشود. معنای دوم هم که نمی‌شود اراده بشود. پس یتعین معنای سوم؛ چون معنای چهارمی که این‌جا محتمل نیست. پس بنابراین به این قرائتی که گفتیم حدیث ظاهرش معنای سوم است. و این معنای سوم لایرتبط به مطلوب و به مدعا که عرض کردم ظاهر این است که سید مرتضی هم رضوان‌الله علیه همین‌جور فهمیده از حدیث شریف که آن را در این باب؛ حالا چه خودش راوی باشد چه حرف این سیرین باشد. ابن سیرین هم همین‌جور فهمیده که ما لا یتطاق؛ یعنی طاقتش را نداری؛ سید مرتضی هم دارد تصدیق می‌کند، اقرار می‌کند و همین را این‌جا آورده، البته این مسئله که کسی بخواهد بگوید که راوی حدیث وقتی این‌طور فهمید این را دارد نسبت می‌دهد، ما هم باید همین‌جور بفهمیم؛ این تمام نیست. چون این غالب را ما از او قبول می‌کنیم. اما معنایی که دارد می‌کند آن را نه، این غالب را او دارد نقل می‌کند ما قبول می‌کنیم ولی این غالب صدر من الرسول صلی الله علیه و آله، حالا معنایش چیست؟ آن معنا ممکن است ما اشتباه فهمیده باشیم.

س: مگر این‌که همه همین‌طور بگویند

ج: آره، مگر اجماع داشتند، همین که الان هم عرض می‌کردیم. اگر همه یک‌جور فهمیده باشند خب ما باید خودمان را... چون آن‌ها عرف هستند. همه دارند می‌گویند معنای حدیث این است؛ ما می‌گوییم این نیست.

پس بنابراین این یک جواب که آقای خوئی این‌جور جواب دادند که پس آقای خوئی فرمایش‌شان این شد که حدیث احتمال دارد آن احتمال ظاهر بمعونه القرائن؛ آن لایرتبط بالمطلوب و المدعا. بله، احتمالات دیگر یکی‌اش قابلیت استدلال دارد که آن لا یمکن قبوله، به خاطر دو قرینه‌ای که برخلافش وجود دارد.

جواب دیگری که می‌شود داد این است که بگوییم؛ حالا اگر از این‌ها هم غمض عین کنیم حدیث مردد است و اجمال دارد. به‌خصوص اگر ما...

س: صدر روایت را نداشته باشیم.

ج: صدر نداشته باشد روایت شریفه؛ حالا چه جور معنا کنیم؟ «اذا أمرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم»، فأتوا منه یعنی از او، آن مقداری که استطاعت دارید؟ هر بخشی که از او استطاعت دارید؟ یا «فأتوا به ما استطعتم»؟ مردد است که «یه» باید معنا کنیم یا «منه» باید معنا کنیم و مرجحی نیست برای احدهما از دیگری پس استدلال عقیم می‌شود.

س: ظهور اولیه‌اش را چه کار می‌کنیم؟

ج: بله؟

س: ظهور اولیه که فرمودند در تبعیض؟؟ و استدلال؟؟ چه کار می‌کنیم؟

ج: بله، این حالا جواب دیگری است که کسی این جوری بگوید. مگر این که مناقشه شود به همین که گفته بشود نه، وقتی صدر حدیث نباشد «من» را هم به معنای «با» گرفتن خلاف ظهور اولی «من» است. درست است می‌آید به این معنا یا «من» مثلاً زائد باشد یا به معنای «با» باشد

س: تبعیض از کلی حتی باشد. تبعیض از کلی هم باشد؟؟ نبود ولی باز

ج: آن هم بله، آن هم یک چیزی دارد. آن جا هم که می‌گویند بعض انسان‌ها، انسان‌ها چون گفته شده، اما بعض انسان بگویم زید و مقصودمان همین آدم‌ها باشند. تک تک آدم‌ها باشند. این هم تکلف دارد. اگر جمع بگویم چون حیث مجموعی پیدا می‌کند کأنه هر فردی می‌شود جزء این مجموعه، جزء مرکب، آن «من» درست است. اما اگر نه، اضافه نکنیم به جمع، اضافه کنیم به مفرد، بگویم مثلاً زیدُ من الانسان.

س: توی رابطه کلی با فرد هم آب و آبناء نیست که بگویم اگر آبناء بشود بعضی از آب صدق، آباء و آبناء است.

ج: بله، فلذا است که بله، اگر

س: چون وقتی جمع نگوید درست نیست

ج: اگر بگویم که «فأتوا منه ما استطعتم» بعید نیست که بگویم ظاهرش همان است که «فأتوا منه ما استطعتم» منتها مشکلی که دارد این هست که این مثل تخصیص اکثر باید بشود. ما فقط توی نماز داریم که حالا التزام فقهی به آن هست و آن هم برای این است که «الصلاة لا یتروک بحال» گفته شد و نتیجه این که «الصلاة لا یتروک بحال» یعنی حتی در حالی که بعضی اجزاء و ابعاضش مقدورتان نیست. خب این تمسک به آن است. اما همه‌ی ما آمر الشارع به، این کأنه اجماع و تسالم است برای این که این جوری نیست. حالا بخشی از روزه؛ روزه را می‌تواند بگیرد بخشی‌اش را نمی‌تواند بگیرد. حج همین طور است، واجبات دیگر، بسیاری از واجبات دیگر همین جور است. مثلاً کسی سلام کرده؛ شما نمی‌توانی همه‌ی صیغه جواب را بگویی؛ هر مقداری‌اش را کسی می‌تواند بگوید باید بگوید مثلاً و هكذا، این مثل یک تخصیص اکثر می‌ماند. خود این ممکن است بگویم قرینه می‌شود بر این که باید آن جوری معنا کنیم یا لافل عبارت مجمل می‌شود.

س: اصلاً مورد دیگری داریم غیر از صلاة؟

ج: بله؟

س: مورد دیگری داریم؟

ج: حج داریم دیگه، حج داریم که اجزاء داشته باشد.

س: نه، نه، نه،

س: قاعده میسور

س: این که قاعده میسور بخواد توی آن جاری بشود؟

ج: بله دیگه

س: نه، همین که می‌خواهد جاری بشود دیگه، همین که فرمودید. می‌خواهم ببینم اصلاً مورد دیگری داریم یا تهدید داریم؟

ج: نه، مورد دیگر که اصحاب به آن ملتزم نیستند.

س: همان دیگه، همان، می‌گویم هیچی نیست یعنی دیگه

ج: نه نیست. البته یک جاهایی هست توی فقه بحث کردند. یک مواردی را توی فقه بحث کردند. مثلاً به همین ادله هم بعضی‌ها تمسک کردند، بعضی‌ها خب جواب دادند، اشکال دارد. این یک تتبع است، مثلاً حالا میتی است، حالا به اندازه، پارچه به اندازه‌ای نیست که آن مقداری که شرع واجب کرده؛ یک بخشی‌اش را می‌شود، باید این کار را کرد؟ یا آن ساقط می‌شود؟

س: البته ظاهر این «اذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» مخصوصاً با توجه به قبل صدر روایت که می‌فرمایند حضرت؛ وقتی که هر حرفی که می‌زنم بروید دیگر سؤال نپرسید؛ این در جاهایی هست که حدود و ثغورش از ناحیه خود شارع متعین نشده و مبهم گذاشته شده فلذا در جاهای دیگر چون حدود و ثغور مشخص است کأنه اصلاً از تحت این روایت خارج می‌شود. روایت کجا را دارد می‌گوید؟ روایت دارد در جاهایی می‌گوید که حدود و ثغور حالت تعذرها مشخص نیست، ما هستیم و یک امر کلی که نمی‌خواهیم هم هی پرسیم از حضرت، حضرت هم چیزی به ما نداده، این‌جا در جایی که اجمال داریم تازه مصب روایت است. کما این که صدر روایت هم همین را دارد می‌گوید. و لذا روایت می‌فرماید که وقتی من یک حرفی به شما می‌زنم هی نیاید پرسید. خب اگر خودتان گفتید که اگر متعذر بود نمی‌خواهد؛ آن را که خودم گفتم، آن که هیچی، «اذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» اصلاً نمی‌آید. چون خودم آمدم گفتم که نمی‌خواهی، این مال کجا است؟ مال جاهایی است که کأنه حدود و ثغور و حالت تعذر و این‌ها مشخص نیست. و این که می‌فرمایید حالا مثلاً فروعاً مختلف فقهی از این قاعده مستثنی باید بشوند به خاطر این کأنه استثناء نیستند این‌ها بلکه تخصص هستند. به خاطر این که تخصصاً داخل در این فرد هستند. این فردش فقط جاهایی است که ابهام دارد کأنه و الا در جایی که خود شارع حدود و ثغور را معین کرده و گفته که «اذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم» اصلاً نمی‌گیرد او را از اول، کجا را این می‌گیرد؟ در جاهایی هست که حدود و ثغور مشخص نیست، ما می‌خواهیم أخذ به یک قاعده فقهی بکنیم

ج: یعنی چی؟ ابهام دارد، نمی‌دانیم تکلیف‌مان چیه؟ خب برائت دارد توی آن.

س: خب نه دیگه؛ با این روایت برائت را می‌گذاریم کنار دیگه

ج: «ما استطعتم» یعنی چه؟ «فأتوا منه ما استطعتم»؟

س: الان شما مناقشه‌تان ...

ج: امرتكم بشيء یعنی به یک کاری، به یک عملی دستور دادند

س: شما اشکالتان این است. می‌فرمایید که ما در فقه بر فروعاتی که بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این‌طور از شارع به ما نرسیده، فلذا لازمه‌اش این است که تخصیص اکثر بشود این روایت

ج: نه، این جوری داریم می‌گوییم. می‌گوییم جاهایی امر شده، به واجباتی امر شده و در آن موارد فتوا این است که وقتی آن کار را نمی‌توانی انجام بدهی ولو بعضی‌هایش را می‌توانی، بعضی ابعاض و اجزایش را می‌توانی بیاوری ولی وقتی کلش را نمی‌توانی بیاوری دیگر از گردن تو ساقط است اگر بخواهیم به این حدیث تمسک کنیم بگوییم این حدیث معنایش این است باید تخصیص بزنیم تمام آن موارد را

س: عرض می‌کنم تخصیص وقتی است که این داخل در موضوع باشد؟؟

ج: داخل است دیگه

س: داخل نیست چون به واسطه دلیل ضرورت حدود و ثغور مشخص است. این روایت دارد جایی را می‌گوید که حدود و ثغور ...

ج: عجب است واقعا!

س: تحت عمومش که هست دیگه، امرتکم بشیء، شیء؟؟

س: نمی‌گویم شیء نیست

س: تحت عمومش هست دیگه

س: می‌گویم این روایت وقتی که آدم در آن دقت می‌کند می‌بیند که دارد اصلاً این موضوعات را می‌گوید

ج: کجا را می‌گوید؟

س: آن‌جاهایی را می‌گوید که حدود و ثغور مشخص نیست

س: عموم دارد، کجا برویم دیگه؟ بشیء

س: خب این؟؟ من این جوری می‌فهمم حاج آقا

ج: یعنی بله، ایشان می‌گویند «إذا أمرتكم بشیء مبهم من بعض الجهات» شرائطش، اجزائش را نمی‌دانی، این‌ها چی؟

س: قطعاً همین جور است. از صدر روایت هم همین را می‌فهمیم. حضرت می‌گوید نپرسید حضرت وقتی می‌گوید نپرسید؛ دارد چیزهایی را می‌گوید که ...

ج: نه، نپرسید چیز جدیدی؛ اجزاء و شرائط نبود. تکلیفت این بود که این

س: اجزاء و شرائط که نه، در حالت تعذر و غیر؟؟

ج: نه، حج برا که فهمیدند یعنی چه؟ معنای حج را می‌فهمید یعنی

س: منظور تکرارش

ج: تکرار؛ هر سال باید بیاوریم یا نه؟ آن هم آن روز گفتیم. یک اشکالی این جا بود که یعنی چه حضرت می فرماید نپرسید؟

س:؟؟ هیچی؛ این ها را ولش کن

ج: خب این ها وظیفه شان است «هَلَّا تَعْلَمَتَ»؟ خب دارد سؤال می کند. این جا که گفتیم حضرت نفرمودند برای خاطر این بود که حضرت وقتی سکوت کردند یعنی دیگه این لازم نیست بررسی، در مورد ...، و الا وظیفه شخص این است که برود پرسد. یعنی چه؟ من دارم می پرسم آقا هر سال بر من واجب است یا نه؟ خب باید بپرسم

س: اشکالانی

ج: این جا چون

س: این جا کأله با سکوت ظهور درست می شود

ج: آهان! این جا چون دلیل بوده بر این که هر ساله نیست؛ می گوید با این که بوده یعنی چه هی می پرسید؟ و الا اصلاً این حدیث اشکال پیدا می کند صدرش، وظیفه عقلی و شرعی افراد این است که تعلُّم احکام کنند. خب دارد می پرسد.

س: یک تخصیص اکثر ظاهراً یک اشکال اشکال بلاغی است. یعنی عقلاء وقتی که می خواهند از این خطاب چیزی را استصحاب بکنند می گویند خطاب مستهجن است. این واقعاً در این حد هست؟ یعنی صرف، فلذا صرف تخصیص اکثر را آقایان به عنوان یک مناط کلی عقلی نمی دانند که بگویند عقلاً قبیح است. می گویند بلاغی نیست. از جهت بلاغی مشکل دارد

ج: چرا، چرا، اگر یک حدیثی امرش دائر بشود به یک معنایی که تخصیص اکثر لازم می آید آن یعنی پس کنار می گذارند یا یک حرف دیگری می زنند که این جا ممکن است آن حرف را بزنند و آن این است که شیخ در قاعده قرعه فرموده؛ «القرعة لكل امر مشکل» نمی شود به این أخذ کرد. بنابراین آقایان آمدند گفتند چی؟ آن مقداری که اصحاب عمل کردند. در این جا هم بگویم «فأتوا منه ما استطعتم» نمی شود به این أخذ کرد. مثل قاعده قرعه می ماند. همان مقداری که اصحاب أخذ کردند که در باب صلاة در یک جاهایی بگویم آن جاها أخذ می کنند. «القرعة لكل امر مشکل» در کجا أخذ کردند؟ در مواردی که مال مجهول است که مال این است، مال او است، سهم این است، سهم او است، این جور موارد و الا نمی دانی این واجب است یا حرام است، «القرعة لكل امر مشکل» قرعه بزن که واجب است یا حرام است؟

س: پس شما با این تفصیل می فرمایید که تخصیص اکثر نمی آید از حجیت بیندازد. حجت است اما در این مواردی که عمل کرده؟؟

ج: آهان! بنابر آن مسلک، اگر

س: ضیق مورد کردید پس حجیت ندارد؟؟

ج: بله، بله، آن جوری بگویم. آن جوری که ...، نه من این را نمی گویم. می گویم مگر کسی این؟؟ و الا در آن جا هم....

س: شارع؟؟ تخصیص اکثر هم همین؟؟ تخصیص اکثر یک اشکال؟؟ عقلی نیست. تخصیص اکثر بخورد، بخورد اصلاً؛ مهم نیست

ج: چرا؟

س: وقتی مهم است که به صورت بلاغی بگویند این واقعاً دیگر قبیح است

ج: خب قبیح است دیگه

س: نه، قبیح نیست، برای صلاة است فقط، جاهای دیگر؟؟ گفته، مهم نیست. جاهای دیگر دلیل داشتیم أخذ کردیم

ج: «اذا أمرتكم بشيء» چرا داری می گویی؟ بگو: اذا أمرتكم بالصلاة فاتوا منه»، خب بشيء همه چیزها را بگیرد بعد

س: حاج آقا؛ عام بعد از تخصیص اکثر هم حجت است. عام بعد از تخصیص اکثر هم حجت است هنوز

ج: نه

س: چرا أخذ نمی کنیم؟ عرض کردم؛ غیر از ...، بعضی جاها تخصیص اکثر مشکل ایجاد می کند وقتی که از جهت بلاغی بگویند این کلام دیگه کلام حکیمانه نیست

س: این جا هم همین طور است؟؟

س: ولی اگر لازمه تدریجیت احکام این باشد که عامی ها بگویند، بعداً بیایند شرائط افراد دیگر را معین بکنند و لازمه تدریجیت احکام باشد

ج: اگر عام بگویند بله

س: چپکی نباید بگویم؟؟

ج: بله، نه، بله دیگه، آن جوری نیست که، فرق نمی کند از این جهت. خب این حدیث اول بود.

حدیث دوم من این کلمه اش را بگویم که شما...

حدیث دوم؛ «ما لا یدرک کله لا یتروک کله» هست. من یک مقداری تفحص کردم بینم سندی برای این یا در جایی اسنادی جزمی داده شده یا نه؟ هر چه گشتم پیدا نکردم. بلکه ابن ابی الحدید گفته که این اصلاً مَثَل است و حالا باز شما یک مقداری تفحص کنید که آیا این سندی برای این حدیث پیدا می شود یا نه؟ ان شاءالله این حدیث فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين